

هوای راهرو دادگاه گرفته و خفه بود. چهره غضبناک پیرمرد در هم گره خورده بود و پسر مدام با التماس می گفت: آقا غلط کردم، تو رو به خدا مرا ببخشید...

پیرمرد با غیظ پسر را نگاه کرد و به یاد حرف پزشک افتاد: متاسفم، خانم شما سگته قلبی کرده و در دم... اشک روی گونه اش لغزید.

باز صدای پسرک در گوشش پیچید: غلط کردم آقا! من فقط **شوخی** کردم، خانومتان که گوشی را برداشت گفتم

شوهرتان تصادف کرده و مرده! به خدا همین!

---